هو العلیم

پرخوری چه اثری بر فهم و توجه معنوی دارد؟

آداب خوردن و اهمیت پاکی درآمد در حدیث عنوان بصری

شرح حدیث عنوان بصری ـ سلوک عقلانی، مراقبه ـ جلسه ۲۱۶

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ باللّه من الشيطان الرّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وَ صَلّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّد
و على آله الطّيّبين الطّاهِرينَ
وَ اللَعنَةُ عَلَى أعدائِهِم أجمَعين

فَقَالَ: أمّا اللَواتِى فِى الرّياضَةِ: فَإيّاكَ أن تَأكُلَ ما لا تَشتَهيهِ، فَإنّهُ يورِثُ الحَماقَةَ وَ البَلَهَ، وَ لا تَأكُل إلّا عِندَ الجوعِ، وَ إذا أكَلتَ فَكُل حَلالًا وَ سَمِّ اللهَ وَ اذكُرِ حَديثَ الرَّسولِ [صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءالِهِ]: «ما مَلأ ءادَمى وعائاً شَرًّا مِن بَطنِهِ، فَإن كانَ لا بُدَّ فَثُلثٌ لِطَعامِهِ وَ ثُلثٌ لِشَرابِهِ وَ ثُلثٌ لِنَفَسِهِ.»[1]

خب دیگر احساس کردیم که صحبت راجع به این فقرهٔ از حدیث عنوان، خیلی به درازا کشید و [اگر بخواهیم به این نحو ادامه بدهیم،] راجع به بقیهٔ مطالب، صحبت به تأخیر بیفتد، مخصوصاً مسائل مهمی که در همین فقرات آخر حدیث عنوان وجود دارد و مطالبِ بسیار بسیار مهمی است، لذا گفتیم اگر میسور بشود، در امشب دیگر این فقره را تمام کنیم و اگر مطالب دیگری هم باقی ماند، در ضمن صحبت در مسائل دیگر، آنها مطرح بشود.

طبعاً رفقا و دوستان از مجموع مطالبی که در این جلسات خدمتشان عرض کردیم به این نتیجه رسیده‌اند که سعی بر این بوده که آنچه نظر بزرگان در این‌گونه امور است، ما آنها را انتقال بدهیم و از خود چیزی اضافه نکنیم، و اگر در مقام عمل، مطلب کم و زیاد شده باشد، ولی الحمدلله در مقام علم و ضمیرمان یک‌همچنین مسئله‌ای نبوده است. و مِن‌بعد هم اگر خداوند توفیق بدهد، به همین منوال تا جایی که مشیت و تقدیر او اجازه بدهد، ادامه خواهیم داد.

به نظرم رسید که در این جلسه، مطالبی را که در این مدت راجع به این فقره عرض کردیم، به‌نحو اجمال و فهرست‌وار ذکر کنیم و إن‌شاءالله از جلسهٔ آینده به فقرات دیگر از این حدیث شریف بپردازیم که مسائل بسیار مهمی است. گرچه این فقره برای خود فصل بسیار مهمی دارد و اگر بخواهیم قدری فنی‌تر و تخصصی‌تر راجع به این مسائل وارد بشویم، خیلی بیش از این مقدار به درازا خواهد کشید و ضرورتی هم ندارد، چون بنای این مجلس بر ارتباط با عموم است، ولی در نگارش این مطالب، طبعاً مسائل دیگری هم مطرح خواهد شد و قدری در صحبت و در بیان، گسترش و توسعه‌ای پیدا خواهد شد.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند:

آن مطالبی که راجع به ریاضت، باید شما در نظر بگیرید، این است که تا اشتها به غذایی پیدا نکردید، به‌سمت آن نروید، انسان از روی سیری و از روی بی‌میلی چیزی را نخورد، «فَإنّهُ يورِثُ الحَماقَةَ وَ البَلَهَ»؛ **این قضیه باعث می‌شود که انسان از آن وزن و وزان خودش پایین بیاید و آن ادراک صحیح را ازدست بدهد و نوعی از حماقت و عدم ادراک صحیح برای او پیدا و حاصل بشود.**

توضیحی راجع به معنای حماقت

البته این مسئله را باید در نظر بگیریم که این حماقتی که الآن در بین السنه، متعارف و متدارج است، این به معنای خُل وضع بودن است، یعنی کسی که کارهایش کارهای غیرعادی است، ولی این تعبیر حالا قدری تعبیر تندتری است، تعبیر بهتر، عدم ادراک صحیح است؛ انسان راجع به مسائل مختلف، راجع به قضایای شخصی، راجع به مسائل اجتماعی، راجع به مسائل ارتباطات، معامله،

[1] ***بحار الأنوار***، ج ۱، ص ۲۲۶.

غیرمعامله، خارج، داخل منزل، مسائل خودش و معاشرت، آن ادراک صحیح را نداشته باشد، کارهایش از روی عجله باشد، بدون تأمل باشد، مشورت نکند، یا مشورتی که می‌کند با افراد نادان مشورت کند. تصمیم‌هایی که فرض کنید که بچه‌های پنج ساله و هفت ساله و ده ساله می‌گیرند، این تصمیم‌ها برای خود آنها تصمیم‌هایی است که متناسب با سنشان است، ولی وقتی که شما آنها را ارزیابی می‌کنید می‌گویید این تصمیم، تصمیم بچه‌گانه‌ای است، این بچه‌گانه یعنی همین حماقت، بچه‌گانه، صباوت، طفولیت، کودکی. انسان بخواهد مطلبی را که در جایش نیست مطرح بکند، برای خیلی از افراد اتفاق می‌افتد، مخصوصاً اینکه حالا شخص موقعیتی هم داشته باشد، طبعاً این حساسیت بیشتر خواهد شد! انسان هر حرفی را که نمی‌تواند بزند، هر سخنی را که نمی‌تواند بگوید، شما آن‌طور که در منزل خود هستید و با اطرافیان در منزل صحبت می‌کنید، آن‌طور که الآن در این مجلس صحبت نمی‌کنید، اگر بخواهید همان حرف را در اینجا بزنید ممکن است بگویند این شخص، شخصِ به دور از آداب و به دور از مسائل و آداب معاشرت است، ما اسم این را حماقت یا بَلَهَ می‌گذاریم، بَلَهَ یعنی یک نوع کم فهمی. این ناشی می‌شود از اینکه انسان ادراک صحیحی ندارد، آن تیزی را ندارد، آن دقت را در انتخاب مطالب ندارد؛ آنچه در این محفل و در این مجلس گفته می‌شود، اینکه ببیند آیا این صلاح است یا نه، ادراک این مسئله را ندارد.

لزوم تأمل قبل از سخن گفتن

خیلی از اوقات می‌شود، اتفاق می‌افتد که آدم حرفی را می‌زند و بعد می‌گوید ای کاش این حرف را در این مجلس نمی‌زدم، اینجا جایش نبود! به‌خاطر همین، بزرگان همیشه توصیه کردند هرچه می‌خواهید بگویید، قبلش توقفی بکنید، چند ثانیه‌ای، ببینید که آیا جایش هست یا نیست؟

خدا مرحوم آقای مطهری را رحمت کند، ایشان راجع به شخصی که او هم از دنیا رفته، مطلبی را می‌فرمودند که:

> فلان کس هرچه به ذهنش می‌آید، هیچ توقفی، کاری، برنامه‌ای، تأملی روی آن نمی‌کند، همان‌که به ذهنش می‌آید همان‌طور هم از زبانش خارج می‌شود، هیچ در ذهنش روی این مطلب نمی‌ایستد که یکی دو ثانیه بایستد و اطرافش فکر کند. دوباره فرض کنید که یک قضیهٔ دیگر اتفاق می‌افتد، تا این به نظرش می‌آید دوباره می‌بینی گفت.

آدم چیزی که به ذهنش می‌آید، باید ببیند و شرایط را بسنجد، مصالح را در نظر بگیرد، موقعیت زمان، مکان، اجتماع، تبعاتی که دارد، مسائلی که بعد ممکن است اتفاق بیفتد، [باید همهٔ اینها را در نظر بگیرد و بعد آن مطلب را به زبان بیاورد و بیان کند نه‌اینکه بدون لحاظ اینها، سریع هرچه به ذهنش آمد بیان کند.]

بنابراین روی حرف این افراد نمی‌شود خیلی توجه کرد، چون خیلی مطالب و مسائل به ذهن انسان می‌رسد، شما راجع به یک قضیه وقتی که به نظرتان می‌رسد، مرافعه‌ای هست، نزاعی هست، قرار است که مثلاً ساعت ده، ساعت یازده صبح مثلاً بیایند و راجع به این قضیه با شما صحبت کنند، ممکن است چند قسم مطلب به نظر شما برسد و دائماً عوض بشود، تا وقتی که ساعت ده می‌شود آنجا مطلبی که دیگر روی آن می‌توانید بایستید و روی آن توقف کنید، خب حالا این خوب است! اگر قرار بر همان مطلب اولی بود که صبح در جلسه به آنها می‌خواستید بگویید، خب معلوم نبود چه عواقبی در پی داشت، درحالتی‌که آن موقع جازم بودید، جزم داشتید بر اینکه این مسئله را بگویید و به خود می‌گویید اینها حقشان است که یک‌هم‌چنین حرفی را به آنها بزنم، سزاوار است که یک‌هم‌چنین مسئله‌ای گفته بشود، اما یک ساعت که می‌گذرد، شما نگاه می‌کنید می‌بینید یک‌دفعه نظرتان عوض شد: «نه، بهتر است که این‌طور بگویم، این یک‌خرده تند است، این فکر یک‌خرده تند است، این ممکن است که عواقبی به این کیفیت داشته باشد»، دوباره نیم ساعت دیگر که می‌گذرد، می‌گویید: «نه بهتر است که اصلاً این قسمتش را هم صرف‌نظر کنم، این قسمت مسئله را هم نگویم و فقط این قسمت را بگویم»، بالأخره تا

وقتی که ساعت ده می‌شود شما چند مرتبه این قضیه‌ای را که باید مطرح بکنید، در ذهن خودتان مرور کردید تا آخر به یک نتیجه رسیدید، یک‌دفعه می‌بینید عجیب، اینی که الآن می‌خواهید با اطمینان و آرامش و سکونت‌خاطر مطرح بکنید تا آن چیزی که صبح که از خواب بلند شدید و دچار هیجان بودید و به خود می‌گفتید: «حالا پدرشان را درمی‌آورم، بگذار ساعت ده بشود، بگذار که اینها اینجا بیایند، حقشان را کف دستشان می‌گذارم و...» می‌بینید بین این مسئله تا آن مطلبی که ابتدائاً در نظر گرفتید، ۱۸۰ درجه اختلاف و اصلاً در تقابل است و بعد خودتان را ملامت می‌کنید که چه خوب شد که این جلسه ساعت ده بود و ساعت هفت نبود، والاّ معلوم نبود چه می‌شد!

حماقت در اصطلاح عربی یعنی بدون تأمل مطلبی را مطرح کردن

این سریع صحبت کردن، سریع قضاوت کردن، بدون تأمل مطلبی را مطرح کردن، در اصطلاح عربی به این حماقت می‌گویند، یعنی بدون تأمل. ما در اصطلاح فارسی برای این کلمه یک تعبیر تندتری به‌کار می‌بریم، مثلاً کسی که از نظر حرکات و رفتار و... خیلی دیگر غیرمعمول است. ولیکن فرض بکنید که اگر شخصی در جایی که نباید یک‌همچنین حرفی را بزند، این حرف را بزند، خب این آدم احمق است. فرض کنید که باید رعایت ملتی را در نظر بگیرد و بعد یک‌همچنین صحبتی را انجام بدهد، رعایت یک دنیا را، رعایت یک جمع را، رعایت دو فرد را، دو فردی که با او در ارتباط هستند، بنشیند و فکر کند. حالا بعضی‌ها هستند فکر هم بکنند آخر به اینجا می‌رسند! یعنی به نتیجهٔ مطلوب نمی‌رسند! نه، ما صحبتمان راجع به آنهایی است که با فکر و تأمل ممکن است [به مطلب دلخواه برسند.]

علیٰکلّحال خداوند راه گذاشته، انسان با مشورت و سایر این مسائل می‌تواند به مطلب دلخواه برسد، در این زمینه مطلب خیلی زیاد است و احتمال دارد که از این نوع قضیه در آخر کلام امام صادق علیه‌السّلام و این حدیث شریف، مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض بشود، روایاتی که از ائمه علیهم‌السّلام راجع به این قضیه آمده، آیات قرآن که در این مسئله آمده، راجع به کیفیت صحبت کردن، کیفیت برخورد، نحوهٔ ارتباط مردم با آنها، کیفیت امر به معروف و نهی از منکر که خودش اصلاً باب بسیار وسیعی است، هر حرفی را انسان در کجا بزند و هر اقدامی را در کجا انجام بدهد؟ در یک جا باید تند و در یک جا باید ملایم برخورد بشود، مطابق با خصوصیت افراد. من خیال می‌کنم که فعلاً راجع به این بحث صحبت نکنیم ولی راجع به همین‌که می‌خواهم عرض کنم که این مسئلهٔ حماقت و بَلَهَ که امام صادق علیه‌السّلام در اینجا ذکر کردند، این ریشه‌اش به چه چیزی برمی‌گردد، به عدم تفکر صحیح و عدم رسیدن به آن مطلب. مطلب هم از این قرار است که یکی از عللی که انسان به یک‌همچنین نقطه‌ای می‌رسد، مخصوصاً نسبت به ادراک مسائل سلوکی و ادراک معانی و ادراک کلیات، عدم توازن و تعادل بین جسم و بین نفس و روح او است.

ارتباط مستقیم بین روح و بدن و تأثیر صحت و عدم صحت جسم بر روح و فکر انسان

بارها خدمت رفقا عرض کردم، شاید بیش از صد بار این مسئله را عرض کردم که ما خواهی نخواهی یک نوع ارتباط بین خود و بین بدن و بین مزاج داریم، بخواهیم یا نخواهیم: معده که درد بگیرد، فکر ما مشغول خواهد بود، بخواهیم یا نخواهیم؛ وقتی که سر درد بگیرد، خواهی نخواهی فکر ما مشغول خواهد بود، ذهن ما، فکر ما، ادراک ما، مشغول این قضیه خواهد بود؛ ناراحتی که برای ما پیدا بشود این مسئله خواهی نخواهی به این کیفیت است.

همین‌طور از جملهٔ مطالبی که برای سالک مسئلهٔ بسیار بسیار مهمی است، [همین وجود شرایط مناسب بدنی و جسمی است.] حتی ما این مطالب را در مسائل عادی هم ملاحظه می‌کنیم، اگر کسی بخواهد یک مسئلهٔ ریاضی حل بکند، اگر شرایط بدنی و جسمی او شرایط مناسبی نباشد، نمی‌تواند حل

بکند، دائماً می‌نشیند و به یک راه دیگر می‌رود، دوباره می‌نشیند عوضی به یک مسائل دیگر ختم می‌شود. آنچه لازمهٔ حل یک مسئله ریاضی و یک معادله است، آن تیزی است که ما اسم او را حدس می‌گذاریم، حدس انسان، طرز فکر و شیوهٔ تفکر را به همان سمتی می‌برد که منجر به حل این مشکل و این مبهم و مسئلهٔ ریاضی خواهد بود. لذا گفته‌اند که هیچ‌وقت با شکم پُر مسئله حل نکنید، هیچ‌وقت کتاب نخوانید، حالا غیر از ضررهای دیگری که برای مغز و اعصاب و جهاز هاضمه و سوء هاضمه‌ها و امثال‌ذلک که در این زمینه پیدا می‌شود دارد که این باب جدای خودش را دارد، فکر را از جولان می‌اندازد، از تفکر صحیح می‌اندازد، از آن تیزی می‌اندازد، از آن نگرش صحیح و دقیق می‌اندازد. حالا شما همین مطلب را در نظر بگیرید [که این مطلب روی سلوک انسان هم تأثیر می گذارد.]

لذا می‌گویند در موقع غذا خوردن صحبت نکنید، فقط متوجه غذا باشید، همین امروزی‌ها می‌گویند! پزشکان و... می‌گویند! یعنی این مسئله هست که به خود غذا باید فکر کرد. ما روایات داریم که کراهت دارد انسان در موقع غذا خوردن صحبت بکند، البته حالا بعضی‌ها یک‌طور دیگر توجیه می‌کنند که ممکن است انسان در غذا خوردن، هوا بلع بکند و آن بلع هوا، خودش موجب سوء هاضمه بشود، خب این هم یکی از عللش است و اشکال ندارد. اما آنچه هست این است که در موقع صحبت کردن، فکر جایی دیگر است و انسان متوجه یک امر دیگری است، متوجه یک مسئلهٔ دیگری است، متوجه غذا است و عجیب این است که این در کیفیت ترشح آنزیم‌های معده تأثیر می‌گذارد که انسان غذا بخورد یا نه. لذا الآن شما مشاهده می‌کنید در خیلی از عکس‌برداری‌ها و امثال‌ذلک که دارند می‌گیرند، می‌گویند: «حالا به هیچ چیزی فکر نکن، فقط به این مایعی که داری می‌خوری فکر کن.» یعنی همین، نشان‌دهندهٔ کیفیت عکس‌العمل معده و روده و این بدن است، این‌قدر این مسئله، مسئلهٔ مهمی است و خواهی نخواهی تأثیر دارد، چون تمام سیستم اساسی بدن براساس اعصاب است و این اعصاب وقتی که دستخوش تحول و تغیر بشود، در کل این مسائل تأثیرگذار خواهد بود.

عدم ادراک معانی به‌واسطهٔ پرخوری و خوردن غذاهای سنگین و دیر هضم

حالا شما همین مطلب را در نظر بگیرید که انسان برای ادراک مسائل معنوی و برای ارتقاء نفس احتیاجی به یک نوع سبک‌بالی و انبساط و یک نوع فراغت، فراغت فکر و آسایش تن دارد والاّ این مسائل برایش حاصل نمی‌شود، آن‌وقت چطور ممکن است که با خوردن غذاهای متنوع به حد غیرمجاز، حدی که انسان احساس بکند سنگین شده، [انسان بتواند به آن ارتقاء نفس برسد؟!] همین‌که سنگین شده یعنی آن حالت عدم ادراک صحیح برای انسان پیدا شده و همان باعث می‌شود که برای انسان این حالت پیدا نشود، اگر قرآن می‌خوانید آن حال ادراک مطلب در اینجا نیست. امتحان کنید، ببینید وقتی که قرآن می‌خوانید، وقتی که اشعار راقی و عالیة المضامین از بزرگان را می‌خوانید، چه ادراکی از آن مطالب در ذهن پیدا می‌شود؟ از این آیات قران چه به‌دست می‌آید؟ از روایات ائمه علیهم‌السّلام وقتی که مطالعه می‌کنید ببینید چه مسائلی ممکن است به نفس خطور کند؟ مسائلی که اصلاً شما حتی احتمالش و توقعش را نمی‌دادید، می‌بینید این مطالب دارد به نفس خطور می‌کند، چرا؟ چون ذهن آمادگی دارد و نفس آمادگی دارد، روح برای ادراک مطالب، خیلی درگیر با ارتباط با بدن نیست، نفس خیلی درگیر نیست که این غذایی که حالا تا خرخره بالا آمده، بخواهد این غذا را هضم کند و چطوری می‌خواهد از عهده‌اش بربیاید؟! بالأخره همهٔ اینها درگیری دارد. روح برای ادراک مطلب راحت است، فراغت دارد، فکرش راحت است، نشاط دارد، انبساط دارد، گیر ندارد.

لذا همیشه بزرگان می‌فرمودند که «غذایی که می‌خورید، غذایی بخورید که خیلی به هضم نیاز نداشته باشد»، چهار ساعت هضم بشود، پنج ساعت و شش ساعت هضم بشود! بعضی غذاها هشت ساعت هضمش طول می‌کشد! همهٔ اینها برای بدن [ضرر دارد.] غذایی بخورید که هضمش سریع باشد، یکی دو ساعت هضمش تمام بشود و به مقدار کم باشد، هرچه مقدارش کم باشد، معده راحت‌تر است، کمتر درگیر است، فکر در ارتباط با آن کمتر است، سایر اعضای بدن وقتی که این معده امتلاء

پیدا می‌کند، این فقط یک امتلاء نیست، این به سایر اعضا هم دست‌اندازی می‌کند، به قلب دست‌اندازی می‌کند، به دیافراگم دست‌اندازی می‌کند، به شُش دست‌اندازی می‌کند، به کبد دست‌اندازی می‌کند، به همهٔ اینها دست‌اندازی می‌کند و در کار همهٔ آنها اختلال ایجاد می‌کند، آنها هم به‌نحوی درگیر هستند تااینکه معده مقداری از هضمش کم بشود و بتواند سبک بشود.

همهٔ اینها در کیفیت نگرش و تفکر انسان اثر مستقیم دارد، همهٔ اینها اثر مستقیم دارد، مخصوصاً نسبت به بعضی از اعضا که در اینجا بزرگان از علوم غیرطبیعی و غیرعادی مطالبی دارند که دیگر اینجا جایش نیست.

لذا امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: **«نباید معده را امتلاء کرد، پر کرد.»** انسان از اول که می‌خواهد غذا را شروع کند، نگاه کند ببیند خب چه چیزهایی برای او مفید است، به همان مقداری که لازم می‌بیند، از همان اشیائی که هست، آن سهم خاص را برمی‌دارد و می‌گذارد، به همان مقدار، نه‌اینکه حالا نسبت به چیزی زیاده‌روی بکند بعد ببیند که خب حالا این برایش بهتر بود، بخواهد آن را هم جبران کند، بعد ببیند نه، آن هم که آنجا تشریف دارد، آن هم برایش خیلی خوب و مناسب است و حالا اگر نخورد [باعث ناراحتی اطرافیان می‌شود،] ملاحظهٔ صاحب منزل یا رفیق یا ملاحظهٔ پزنده (آشپز، خانم خود) را بکند که با قهر، غضب، عتاب و خطاب و غلاظ و شداد روبرو نشود! علیٰکلّ‌حال، گاهی باید ملاحظات را کرد والاّ به‌صرفه نیست! انسان اگر بخواهد این ملاحظات را انجام بدهد، دیگر پدر خود بیچاره‌اش درمی‌آید، دیگر همه چیز این ملاحظه و آن ملاحظه شد! درحالی‌که خب از کیسه‌اش رفته، حالا تا چه زمانی دوباره این مسئله برگردد؟! این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه طبق تجربه‌ای که ثابت شده و توصیه‌ای که بزرگان فرمودند: مسئله این نیست که [اثر این پرخوری] فقط در همان لحظه پیدا بشود، این تأثیری در درازمدت می‌گذارد، یعنی فقط این نیست که فرض کنید که حالا آن شب یک‌همچنین قدرتی، یک‌همچنین حالی از انسان سلب می‌شود، فردای او هم دستخوش همین تأثیر خواهد بود، پس‌فردای او هم احتمالاً باز همین‌طور باشد، البته هرچه دائماً دورتر می‌شود، اثرش کمتر می‌شود ولی بالأخره اثرش خواهد بود، مسئله این است. لذا انسان باید یک روش متعارف و عادی و طبیعی را در پیش بگیرد، آن مقداری که برای او مفید است، آن مقدار را باید انجام بدهد و بقیهٔ آن را دیگر باید ترک بکند و نگذارد که نفس و هوا بر او غلبه کند. این یک مطلب راجع به این حدیث شریف.

عدم ادراک معانی به‌واسطهٔ خوردن غذا بدون نیاز بدن به غذا

بعد حضرت می‌فرمایند: «وَ لا تَأکُل إلّا عِندَ الجوعِ» خب این هم به‌دنبال همین قضیه است، **«تا انسان گرسنه نشود، خب طبعاً نباید غذا بخورد.»** چون این حکایت از این می‌کند که هنوز آن نیاز به‌وجود نیامده و پیش از آنکه نیاز به‌وجود بیاید، انسان غذا می‌خورد و بعد هم موجب ابتلائاتی خواهد شد، تبدیل به سم خواهد شد، تأثیراتی که در این زمینه در کتب نوشته شده، مخصوصاً تأثیر بسیار بدی که روی کبد و همچنین سایر اعضا خواهد گذاشت، اینها هم از جملهٔ مطالبی است که در این زمینه راجع به این قضیه مطرح شده است. و قبل از اینکه نیاز بدن اقتضا بکند که انسان به‌سمت غذا برود، اگر بخواهد غذا بخورد، همان مسئلهٔ حماقت برای انسان پیدا می‌شود، یعنی دوباره یک حال سنگینی، قبض، کسالت، عدم تحرک، عدم انبساط و عدم آن آمادگی ذهنی برای انسان هست. و هرچه در اینجا ما نسبت به این مسئله تأکید بورزیم به‌نظر می‌رسد که باز آنچه را باید به اهمیت آن برسیم، شاید کم باشد که هیچ چیزی برای ادراک معانی، مهم‌تر از آمادگی نفس و آمادگی روح نیست؛ امکان ندارد این معانی ادراک بشود، امکان ندارد انسان به مسائلی برسد، امکان ندارد افق‌های جدید و پرده‌های تودرتوی مسائل و معانی و حقایق برای انسان باز بشود بدون اینکه این آمادگی برای این مسئله در نفس پیدا بشود، این امکان ندارد! و یکی از شرایط مهم این آمادگی، همین فراغت از درگیری بین نفس و بین بدن و جهاز هاضمه در این مسئله است.

تأثیر مثالی و ملکوتی کیفیت تحقق اشیاء بر روی روح و نفس انسان

حضرت می‌فرمایند: «وَ إذا أکَلتَ فَکُل حَلالًا؛ **وقتی که می‌خواهی چیزی را بخوری، چیز حلال بخور.**» یک وقت خدای‌ناکرده به‌دنبال مشتبه نروی. قبلاً خدمت رفقا عرض شد که انسان نسبت به این مسئله باید تأمل کند، تأثیر مثالی و ملکوتی که کیفیت تحقق اشیاء و به‌وجود آمدن آن اشیاء در شرایط مختلف ممکن است که روی انسان بگذارد، این مسئله، هیچ جای شک و شبهه ندارد، حالا راجع به حرام که اصلاً صحبتش نیست، امام علیه‌السّلام که نمی‌آیند به عنوان بفرمایند: از حرام اجتناب کن، خب این که دیگر نیاز به گفتن ندارد، منظور حضرت در اینجا موارد مشتبهه است، موردی است که انسان نمی‌داند که آیا این شخص به‌دنبال کسب حلال بوده یا نه، مالش مشتبه است یا نه، آیا اهل مراعات و موازین شرعی است یا اینکه یک فرد بی‌بندوباری است و به این مسائل توجه ندارد؟ همهٔ اینها تأثیر دارد.

سابق گرچه مردم در حال و هوای سیر و سلوک هم نبودند ولی بالأخره نسبت به این مسائل توجه بیشتری داشتند، ولی امروزه ـ البته در سابق این‌طور نبود ـ مسائل فقط جنبهٔ یک حالت پرکردن شکم و سیر شدن را به خود گرفته و هیچ چیز دیگری در اینجا نمی‌تواند دخیل باشد، همین‌قدر یک چیز خوشمزه‌ای باشد، همین‌قدر لذیذ باشد، همین‌قدر بتواند اشباع کند، همین‌قدر که بتواند سیر کند، حالا هرچه می‌خواهد باشد، به هر کیفیتی که می‌خواهد باشد، حلال‌گوشت باشد یا حرام‌گوشت باشد، تفاوتی نمی‌کند! یعنی واقعاً این‌طور شده است. این چیزی که به‌دست آمده آیا از راه حلال به‌دست آمده یا از راه حرام به‌دست آمده است؟ مال او مشتبه است یا مشتبه نیست؟ تمام اینها یک‌به‌یک در آن مسئله تأثیر دارد و انسان این تأثیر را خودش مشاهده می‌کند. البته قبلاً خدمت رفقا عرض شد که انسان به‌نحو عادی نباید برود دائماً تفحص کند که آیا این شخص به چه کیفیت است و کارش چطور است؟ اشتغالش چطور است؟ با چه افرادی ارتباط دارد؟ چه نحوه رعایت مسائل را می‌کند؟ نه! انسان باید کار افراد را حمل به صحت کند و بنای سلوک بر حمل به صحت کردن و عدم دقت و موشکافی و وارد شدن در یک مسئله خارج از حد اعتدال در این‌گونه مطالب است.

توجه به ظواهر، عامل توقف در رشد و حرکت انسان به‌سوی مطلوب

به‌عکس، عدهٔ زیادی هستند که اصلاً اینها را اصل می‌پندارند، این مطالب را هم خدمت رفقا عرض کرده‌ام، این مسائل قبلاً هم صحبت شده که گویا بعضی‌ها تصورشان بر این است که اصلاً کل سیر و سلوک عبارت از پرداختن به مسائل غذا و مأکولات و مشروبات و... است. این که این چطوری به‌دست بیاید، این چطور مصرف بشود، این از کجا گرفته بشود، همهٔ اینها به همین قضایایی برمی‌گردد که در یکی دو جلسه اخیر یا در بعضی از جلسات دیگر که در بعضی از شهرستان‌ها بوده، عرض کرده‌ام که تصور بر این است که فقط به ظاهر پرداختن، آن عبارت است از سلوک؛ فقط ظاهر دیدن، پرداختن به ظاهر، عدم توجه به آن معنا و به آن کیفیت. من‌باب‌مثال یکی از افراد آمده بود و به من می‌گفت: «آقا، مرحوم پدر شما وقتی که زیارت حضرت امام رضا علیه‌السّلام می‌رفتند، از کدام درب وارد می‌شدند؟»! گفتم: این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟ گفت: «نه، ما می‌خواهیم بدانیم!» گفتم: امام رضا علیه‌السّلام که یک درب و دو درب ندارد، این حرف‌ها چیست؟ ایشان از هر دربی که باز بود وارد می‌شدند، منتها این بسته به مسیر ایشان بود. این که «از کدام درب وارد بشویم، حالا ایشان از اینجا رفته، ایشان این درب را بوسیده»، تمام این مطالب، زوائد است و هیچ‌کدام از اینها اصل ندارد. امام رضا علیه‌السّلام صد تا درب دارد، از هر دربی که خواستی بروی زیارت کنی، برو زیارت کن، هر کدام می‌بینی خلوت است، از همان‌جا برو. پرداختن به اینها یعنی همین قضیه که تو داری از امام رضا علیه‌السّلام جدا می‌شوی، تو داری با این قضیه که این شخص از این درب رفته، پس امام رضا علیه‌السّلام را از این دریچه باید ملاحظه کنی، یعنی امام رضا علیه‌السّلام را کنار گذاشتی، امام رضا علیه‌السّلام که این درب و آن درب ندارد، این طرف و آن طرف ندارد.

اینها معانیِ خیلی عجیب و بزرگ و دقیقی است، این معانی و این مسائل، مسائل کلیدی است، یعنی کلید بسیاری از حقایق در اینجا هست.

عدم لزوم تحقیق غیر متعارف در مورد اقتدا کردن به شخصی برای نماز جماعت

یا اینکه دیده شده فرض کنید که شخصی می‌خواهد برود در مسجدی نماز بخواند، می‌آید از ده نفر سؤال می‌کند: «آقا این آقا کیست؟ اسمش چیست؟ کجا کار می‌کند؟ کارش چیست؟» آقا همین‌قدر نگاه بکنیم که مؤمنین دارند به ایشان اقتدا می‌کنند، تو هم برو اقتدا بکن. خیلی‌خوب حالا خاطرت جمع شد که «آقا این است و این است» شماره شناسنامه‌اش را هم برو بپرس و تاریخ تولدش را هم بپرس! خب این یعنی چه؟! یعنی این (امام جماعت) یک آدم خوب است! حالا تو این‌قدر نمازت ارزش دارد که این‌قدر بیایی راجع به او تحقیق بکنی؟! معلوم نبود اگر پشت سر که و که هم می‌ایستادی اصلاً نمازت را تا این سقف بالا ببرند! حالا مثل اینکه مسئله خیلی مهم و دقیق است که باید تا فیها خالدون این آقا را هم درآورد تااینکه حضرت آقا بیایند چهار رکعت پشت سرش نماز بخوانند! همهٔ اینها جدا افتادن از آن جاده و به کنار افتادن است. خدا گفته: تو داری به من اقتدا می‌کنی، تو من را در مقابل خودت قرار می‌دهی.

بله، همین‌قدر که فرد معروف و مشهوری در فسق نباشد ـ خب ممکن است، نمی‌دانیم حالا در مساجد و... فرد معروف در فسق هست یا نه؟! ـ دیگر بقیه‌اش مطلبی نیست، چیز خیلی مهمی نیست، چرا؟ چون وقتی که داری به این آقا اقتدا می‌کنی آیا حواست است که تو داری در الله اکبر که می‌گویی به این اقتدا می‌کنی یا داری الله اکبر به او می‌گویی؟ اگر به این بگویی که اصلاً نمازت اشکال دارد! چون تو فقط این را به‌عنوان یک وسیله و واسطهٔ برای این ارتباط قرار داده‌ای نه بیشتر.

وقتی که شما سوار اتوبوس می‌شوید، وقتی که سوار تاکسی می‌شوید و می‌خواهید به یک جا بروید، تاکسی می‌ایستد و می‌گوید: «آقا کجا می‌روی؟» می‌گویید: «من می‌خواهم به میدان انقلاب بروم!» آیا نگاهش می‌کنید که «خب شکلت را ببینم، قیافه‌ات را ببینم، شماره شناسنامه‌ات را دربیاور و کارتت را نشانم بده و...»؟! بیا سوار شو برو دیگر، یک ربع راه بیشتر نیست، فقط این راننده به‌عنوان این است که شما را از این نقطه به آن نقطه برساند، تمام شد، بعد هم آنجا پیاده می‌شوید و می‌روید، دیگر حالا «بگو ببینم اسمت چیست؟» می‌گوید: «تو به اسم من چه‌کار داری؟» «خب اسم و فامیلت چیست؟ حالت چطور است و چندتا بچه داری و چندتا زن داری؟ (یک زن دیگر) خب حال قوم و خویشت چطور است؟ چه وقت کار می‌کنی؟ چه وقت آمدی؟ خسته‌ای، نیستی و فلان»، می‌گوید: «بابا خدا خیرت بدهد بیا یک پولی هم به تو بدهم دست از سر ما بردار و سراغ یکی دیگر برو.»

همهٔ اینها زوائد است، اقتدا کردن به یک فرد برای امامت جماعت هم همین است، مثل شوفر تاکسی است، دیگر صریح‌تر از این! آیا صریح‌تر از این بگویم؟ خیلی لری! آقا این شخص وسیله است. یک وقت شما می‌خواهید بروید از یک نفر تقلید کنی، آن دیگر شوفر تاکسی نیست، آن دیگر این نیست، آن دیگر وسیله نیست، در آنجا می‌خواهید دنیا و آخرتت را به‌دست او بسپاری، حالا آن قضیه (انتخاب مرجع) شده شوفر تاکسی و این قضیه (امام جماعت) شده فلان! دنیا و آخرتت را داری دست یک نفر می‌سپاری و خبر نداری که در این مسئله عمر خودت را گذاشتی و خدا که دیگر دوتا عمر به تو نمی‌دهد! «عجب! تابه‌حال این‌طور بود، تابه‌حال ما دنبال این بودیم، تابه‌حال از این تبعیت می‌کردیم، این هم که بابا این‌طوری درآمد! این هم که حرف‌هایش این‌طوری بود! این هم احکامی که به ما می‌گفت، تکالیفی که به ما می‌گفت [این‌طور از آب درآمد!]»

در هرجا انسان باید با مقتضای خودش [عمل کند.] بله، یک وقت این امام جماعتی که الآن پیش او رفته و به او اقتدا کرده، حالا می‌خواهد مطالبش را هم بپذیرد، پای سخنرانی‌اش بنشیند، پای مطالبی که مطرح می‌کند بنشیند، آنجا دیگر باید دقت کند که این امام جماعت کیست؟ هر چیزی جای خودش

را دارد، آن چیزی که مربوط به نماز است، در آن حد برای انسان قرار دادند، آن چیزی که مربوط به شنیدن مطالب است، پیروی از او است، بالأخره او می‌آید مطالب بیان می‌کند، اخلاقیات بیان می‌کند، اجتماعیات بیان می‌کند، تکالیف را برای انسان می‌گوید، خب هر امام جماعتی که این‌طوری نیست.

من گاه‌گاهی سر راه که هستم به فلان مسجد می‌روم، مثلاً نماز ظهرم را می‌خوانم و یا مثلاً شب برای نماز مغرب و عشاء که می‌روم، می‌بینم امام جماعت آمد و نماز مغرب را خواند و بعد از نماز هم پشت سرش دعایی خواند و بعد هم نماز عشاء را خواند و بعد هم سرش را پایین انداخت و رفت. گفتم این چه مسجدی است؟ این چه حسابی است؟ نه حرفی؟! نه صحبتی؟! نه نصیحتی؟! نه مطلبی؟! آیا این هم شد امام جماعت؟! خب شخص این نماز را در خانه‌اش هم می‌توانست بخواند. امام جماعت این است که اقامهٔ نماز کند و به‌واسطهٔ این قضیه، مبانی اهل‌بیت علیهم السلام را هم به گوش افراد برساند، باید بعد از نماز مردم را جمع کند، صحبت کند، منبر برود، روی زمین، روی منبر، مسائل را بیان کند، این می‌شود یک چیزی. اینجا انسان دیگر باید دقت کند، حالا در این مطلب به کجا می‌خواهد رجوع کند و به کجا می‌خواهد سر بسپارد و گوشش را به چه مطالبی می‌خواهد بسپارد؟! اینجا باید دقت کنیم.

تقویت قوای معنوی و روحی انسان در نماز جماعت

لذا مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ راجع به صِرف امام جماعت، فرض کنید که شما در یک جا رفتید، وارد یک شهری شدید، یا دارید به سفر می‌روید و فرض کنید که اتوبوس در جایی موقع نماز ایستاده و شما وارد مسجد می‌شوید و می‌بینید که امام جماعت دارد نماز می‌خواند، ایشان فرمودند: «تحقیق کردن لازم نیست، همین‌طوری بروید ببینید که شخصی صالح است که افراد می‌آیند پشت سرش می‌ایستند، همین مقدار کفایت می‌کند.»

این مسئله باعث می‌شود انسان روی آن مطالبی که نباید روی آن مطالب دقت کند [نایستد.] روی جاهایی که باید دقت بکند، [تحقیق لازم] است! حالا خواهیم گفت، مطالبی در این زمینه هست، مسائلی هست که در کجا انسان باید دقت کند، ولی روی این مطالب، نه! نماز را بخواند، چون به این نمی‌خواهد اقتدا کند، و این را به‌عنوان یک وسیله می‌خواهد قرار بدهد، همین! شرکت در یک جماعت و ثواب بیشتر، همین نفس اجتماعی که مؤمنین در یک جا می‌کنند، خب خود همین اجتماع مورد نظر خدا است، همین اجتماع، همین‌که همدیگر را می‌بینند، همین‌که در مسجد همدیگر را می‌بینند، در یک جا می‌بینند، خود همین با هم بودن، صرف‌نظر از این، موجب می‌شود یک نوع تقویت قوای معنوی و قوای روحی در این تشکل [به‌وجود بیاید،] یعنی وقتی که شخص در حال تنهایی و در حال فرادی نماز خوانده، وقتی که می‌آید در جماعت، آن نمازی که باید بخواند مثلاً فرض کنید که در ده ضرب می‌شود، در صد ضرب می‌شود، لذا در یک‌همچنین شرایطی خب طبعاً استفاده بیشتر است، تأکیدی هم که در شرع برای شرکت در نماز جماعت شده به‌خاطر این مسئله است.

اما وقتی که شخص می‌خواهد نماز بخواند، نباید ذهنش متوجه این باشد که این شخصی که الآن جلو دارد نماز می‌خواند، من باید مواظب این باشم، به این نگاه کنم، حواسم پی این باشد، توجهم باید به این باشد، نه! فقط در همین حد که رکوع می‌رود این هم رکوع برود، سجده می‌رود این هم سجده برود، همین، دیگر نه بیشتر، بیش از این، اشتغال ذهن و انحراف از آن توجه به مبدأ است، زیرا مصلّی و شخص نمازگزار فقط باید به یک مبدأ توجه داشته باشد نه به دو مبدأ، یکی خدا و یکی امام جماعت! حتی به ملائکه هم نباید توجه داشته باشد که الآن یکی دارد می‌نویسد و...، به اینها هم نباید توجه بکند، توجه به ملائکه هم برای نمازگزار شرک است، وقتی که به خدا دارد نگاه می‌کند هیچ چیزی را نباید در نظرش بیاورد، هیچ مسئله‌ای را نباید در نظرش بیاورد، هیچ قضیه‌ای را نباید در نظرش بیاورد، الآن دیوار در مقابلش چه رنگی است؟ آیا کاشی‌کاری هست یا کاشی ندارد؟ همهٔ اینها وساوس شیطان است.

لزوم پرهیز از امور اعتباری و تخیلی در ساخت مساجد

لذا فرمودند:

«مسجد نباید رنگ و لعاب داشته باشد، نباید زینت بشود، این زینت‌ها موجب می‌شود که نمازگزار [توجه‌اش به خدا ازبین برود.]»

مثل سایر جاهایی که فرض کنید که انسان می‌رود، کلیساها و امثال‌ذلک، دقت‌هایی که دارند در آنجا می‌کنند، ریزه‌کاری‌هایی که در آنجا شده، همهٔ اینها اموری است که آن شخصی که وارد این کلیسا یا کنشت می‌شود، به جای اینکه توجه به او پیدا بکند، یک‌دفعه چشمش به این سقف و به این شمائل و به این مسائل می‌افتد!

بنده در یک کلیسایی رفته بودم افرادی آنجا می‌آمدند، کلیسای خیلی بزرگی بود، شاید بزرگترین کلیسای دنیا باشد، من اصلاً رفتم ببینم که حال و هوای این مردم چطوری است؟ افراد به جای اینکه [مشغول عبادت و دعا بشوند] تا وارد می‌شدند چشم‌ها [به اطراف خیره می‌شد!] خب آیا تو اینجا آمدی، روز یکشنبه را برفرض آمدی به دعا بگذرانی، به نیایش بگذرانی، یا آمدی فرض کنید که مجسمهٔ مسیح را ببینی که سی سال روی این سنگ و مجسمه کار شده؟! دائماً عکس بگیر و فیلم بگیر، این کجایش به‌درد عبادت می‌خورد؟! این کجایش به‌درد خدا می‌خورد؟! این کجایش به‌درد توجه می‌خورد؟! این که همه‌اش نقش و نگار شد، پس خدا این وسط کجا است؟! این که همه‌اش مجسمه شد، این که همه‌اش هنر شد، این که همه‌اش معماری شد، این که همه‌اش هنروری شد، این که همه‌اش پرداختن به مسائل دنیوی شد. و این را هم بدانید آنها از ما در این قضیه جلوتر هستند، آنها جلوتر هستند! حالا ما بیاییم مساجد خودمان را ریزه‌کاری کنیم و سانت به سانت، میل به میل، اینجایش [ریزه‌کاری!] کدام‌یک از اینها مورد تأکید و مورد دستور اسلام است؟! کدام‌یک از اینها؟! حالا اگر مسجدی درست کردیم مثل همین‌جا که نشسته‌ایم، الآن شما نگاه کنید، به‌نظر من این هم زیادی است، این هم زیادی است! اگر همه‌اش گچ بود بهتر بود، خیلی‌خوب حالا مقداری سنگ است، این مقدار را ما تخفیف می‌دهیم، اگر مسجدی مثل این درست بشود، کجای قضیه ایراد پیدا می‌کند؟! کجایش خراب می‌شود؟! آیا دیگر انسان توجه می‌کند به [نقش و نگار و...؟!]

یک وقت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرمودند:

ما مسجدی رفتیم دیدیم محرابش طلا است، گفتم: آقا این که حرام است، زُخرف به طلا که حرام است، محراب طلا درست کردند!

اینها مسائلی است که آمدند و به ما تذکر دادند و خواستند راه ما را مستقیم کنند، ما دائماً به بیراهه می‌زنیم، دائماً می‌گویند: «آقا تو مسلمان هستی، تو سالک هستی، تو داری راه خدا را می‌روی، چرا به چپ می‌زنی؟! چرا داری به این می‌پردازی؟! این تو را از راه می‌اندازد، یک‌خرده یک‌طوریمان می‌شود، نکند حالا این‌طور باشد و فلان.» اما وقتی که دو نفر می‌آیند و می‌گویند: «بَه‌بَه! حاج آقا عجب منظره‌ای دارد! آدم می‌آید در این مسجد کیف می‌کند!» می‌گوییم: «خب مردم و مؤمنین می‌آیند این‌طوری می‌گویند، آیا رهایشان کنیم؟!» دوباره یک‌طور دیگر از آن طرف نهیب می‌آید و می‌گوید: «آقا نگاه به فکر اینها نکن، نگاه به تمجید اینها نکن، خودت ببین چه می‌فهمی، خودت ببین...»، انسان همه‌اش در کشاکش این مسائل قرار دارد. همهٔ اینها برای انسان [مهم است.] البته این مطالب را قبلاً خدمت رفقا عرض کرده‌ام، گفتم: امشب مروری هم بر همان مطالب گذشته داشته باشیم.

همهٔ اینها کنار افتادند، لذا در اسلام فقط و فقط آنچه در مسیر است، در شریعت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم‌السّلام، فقط پرداختن به این مطلب است.

امام باقر علیه‌السّلام روایت عجیبی دارند، می‌فرمایند: **«وقتی که قائم ما ظهور کند تمام این مساجد را خراب می‌کند.»** بعد آن شخص به امام علیه‌السّلام عرض می‌کند: «یا ابن‌رسول‌الله یعنی ما دیگر در این مساجد نرویم؟» حضرت می‌فرمایند: **«تا زمان آن حضرت، به همین کیفیت اشکال**

ندارد.»[1] اشکال ندارد. اشکال ندارد یعنی بالأخره دیگر انسان نمی‌تواند سفت هم بگیرد، سفت را او باید بیاید بگیرد، اقدام قاطع و اساسی را او باید انجام بدهد، چرا؟ چون او می‌خواهد توحید را برقرار کند، دیگر توحید با این نمی‌سازد، ولی ما نه، ما یک‌خرده قاطی داریم، می‌گویند: «حالا عیب ندارد، باید با مردم [مدارا کرد]»، خب همه که یک قسم نیستند، اگر شما به این مردم بگویید که آقا بلند شو در این مسجد بیا، او مسجد را رها می‌کند و به جان بنده و سرکار به کلیسا می‌رود! می‌گوید: «می‌رویم آنجا بهتر است! آقا این مسجد را نخواستیم! آقا این مسجد را بگذار برای اینهایی که [این‌گونه هستند.]» ولی خب بالأخره انسان این وسط باید خودش بفهمد، بالأخره جایگاه خودش را باید تشخیص بدهد و بفهمد و انسان باید همان‌چه را گفتند، انجام بدهد.

تأثیر مستقیم خطورات ذهنی در ملکوت معامله و بالتبع بر نفس و روح انسان

خب راجع به این که غذایی که انسان می‌خورد نباید مشتبه باشد، این مسئله، مسئلهٔ مهمی است، روزی حساب آدم را می‌رسند، انسان نمی‌تواند سرش را زیر برف کند، باید حساب پس بدهد، باید رعایت کند، حتی خطوری که از ذهن می‌گذرد، راجع به معامله‌ای که انسان می‌خواهد انجام بدهد، آن خطور در ملکوت آن معامله تأثیر می‌گذارد! می‌گوید: «بگذار یک تیکه‌اش را به این نگویم، اگر آن یک تیکه را بگویم، شاید این جنس را از من نخرد، حالا به او نمی‌گویم این را که می‌خواهی بخری، فردا ارزان می‌شود! این را به او نمی‌گویم، امروز فعلاً قیمتش این است، خب من هم قیمت امروز را گفتم دیگر، من که دیگر به فردا کاری ندارم، حالا بگذار امروز فعلاً بخرد، ولی فردا ارزان می‌شود، فردا هم بیاید بگوید می‌گویم می‌خواستی نخری، دیروز خریدی، این را به او نگویم»، این در آن معامله تأثیر می‌گذارد، این می‌شود مشتبه، فقط مشتبه این نیست که یک حرام جدی قطعی بتّی باشد، آن که دیگر حرام است. راستش را به مشتری بگو، بگو: آقا این را که می‌خواهی از من بخری، فردا ارزان خواهد شد. یا شما که می‌خواهی این را با این وصف از من بخری، این را من ندارم سه‌تا مغازه پایین‌تر این جنس را دارند، شما می‌خواهی آنجا برو. ممکن است شخص بگوید: «آقا من اصلاً از تو خوشم می‌آید، همین مطلبی که تو گفتی، دلم می‌خواهم اصلاً از تو بگیرم»، ولی شما واقع را به او گفتی. این که تو می‌خواهی با این مارک، فلان‌جا دارند، من ندارم، اگر می‌خواهی مال من این است. اگر کسی این‌طور بود، این نحوه‌اش همان نحوهٔ سلوکانه است، این معامله‌اش معاملهٔ سلوکانه است، آن پولی که به‌دست می‌آورد، آن‌وقت آن پول نور دارد، نورش را این چراغ‌ها و دستگاه‌ها نمی‌بینند، ولی نورش را آنهایی که چشمشان چیزهای دیگری را می‌بیند، آنها تشخیص می‌دهند. این آن‌وقت نور دارد، این اگر تبدیل به برنج بشود، آن برنجش نور دارد، تبدیل به نان بشود، آن نان نور دارد، ولی اگر آن‌طوری، پنجاه هزار تومان اضافه به‌دست آمده، آن پنجاه هزار تومان نور ندارد، تبدیل به برنج می‌شود و آن برنج را می‌خورد و آدم احساس خستگی می‌کند! این از کجا پیدا شد؟! احساس قبض می‌کند، اینها برای آن است. انسان باید راست باشد، صادق باشد، درست باشد، هرچه می‌خواهد بشود بشود. انسان باید صاف باشد، کار خودش را باید درست انجام بدهد، هرچه می‌خواهد پیدا بشود پیدا بشود، آن را که باید برسد می‌رسد، آن که نباید برسد نمی‌رسد، از کجا معلوم است که به صلاح انسان این است که انسان به اینجا برسد؟! از کجا معلوم است؟! شاید به صلاح نیست، به صلاح حال نیست، آخر ما که نباید همهٔ

---

[1] ***الکافی***، ج ۳، ص ۳۶۹:

«عن عمرو بن جُمَیع قال: سَأَلتُ أباجعفرٍ علیه‌السلام عن الصّلاةِ فی المساجدِ المُصَوَّرَةِ فقال: "أکرَهُ ذلکَ و لکن لا یَضُرُّکم ذلک الیوم و لو قد قامَ العَدلُ رَأیتُم کیفَ یُصنَعُ فی ذلک."»

ترجمه: «از امام باقر علیه‌السّلام سؤال کردم: نماز در مساجدی که با صورت و نقوش تزیین شده است چگونه است؟ حضرت فرمودند: "**خوشم نمی‌آید ولی امروزه بر شما باکی نیست، و اگر عدل استوار می‌گردید می‌دیدید که چگونه برخورد می‌کند**"».» (محقق)

صلاح‌ها را دنیایی درنظر بگیریم.

مخالفت شخصی با امام صادق علیه‌السّلام و قضا شدن نماز صبح او در یک سفر تجاری

شخصی پیش امام صادق علیه‌السّلام آمد و گفت: «یابن رسول‌الله استخاره‌ای برای من بزنید.» حضرت استخاره کردند بد آمد ولی آن شخص به سفر رفت و برگشت. بعد آمد به حضرت گفت: «شما برای من استخاره کردید و بد آمد.» حضرت فرمودند: **«خب حالا مگر چه شده است؟»** گفت: «من استخاره کردم که به این سفر بروم یا نروم، سفر تجارت بود، رفتم و دو برابر هم سود کردم و آمدم.» حضرت فرمودند: **«این استخاره‌ای که بد آمد به‌خاطر آن شبی بود که تو دیر خوابیدی و بعد صبح که بلند شدی نمازت قضا شده بود! آیا یادت می‌آید؟»** گفت: «بله، بله»، فرمودند: **«بد آمدن، برای آن بود.»**[1]

مگر قرار بر این است که همه چیز برای دنیا باشد؟! همه چیزِ مسئله، مربوط به دنیا باشد؟ حضرت نگاه می‌کنند به آن اثری [که این قضا شدن نماز صبح دارد.] ما الآن همین داستانی را که داریم می‌شنویم، می‌گوییم: حالا نمازش قضا شده، خب قضایش را به‌جا می‌آورد! ببینید! ممکن است خیلی عادی برخورد کنیم ولی امام صادق علیه‌السّلام، دیگر امام است، او باید به آن شخص بگوید که چه چیز ازدستت رفت! ما هم همین‌طور عادی می‌گوییم خب حالا شد دیگر، برای آدم هم پیش می‌آید، بعد بلند می‌شود و قضا می‌کند، ولی اگر شما این را بدانید و با شما مشورت بکند و شما بخواهید به او مشورت بدهید و بدانید که فلان روز به‌واسطهٔ این قضیه، نماز صبحش قضا می‌شود، آیا به او می‌گویید این کار را نکن؟! نه! می‌گویید برو بکن، چرا؟ چون ما هنوز به اهمیت موضوع نرسیدیم، ما چون نرسیدیم می‌گوییم برو بکن، حالا بعد نماز را قضا می‌کنی دیگر، آن که مسئله‌ای نیست!

البته لابد قضیه به‌نحوی بوده که شخص مقصر بوده، اگر مقصر نبود که حضرت این حرف را نمی‌زدند، ممکن است خود انسان هم نمازش قضا بشود، این که چیزی نیست. نه ممکن است شخص مقصر بوده و حضرت دیدند عجب! چه چیزی ازدستش رفته! لذا می‌فرمایند: «نکن»، او هم مخالفت می‌کند و می‌رود و بعد به یک‌همچنین مسئله‌ای مبتلا می‌شود و بعد هم تازه می‌آید به حضرت اعتراض می‌کند که یابن رسول‌الله ما تازه خیلی کیف هم کردیم و دو برابر هم درآوردیم! این کجایش خراب بود که استخاره بد بود؟! حضرت می‌فرمایند: (این چیزهایی است که من می‌گویم) «خب این طرز فکر تو است، این فرهنگ تو است، این بی‌خبری تو است، این ندانستن تو است، این از قافله عقب افتادن تو است که الآن داری این‌طور قضاوت می‌کنی!» اما برای کسی که نمی‌خواهد از قافله عقب بیفتد، صد بار نمی‌خواست این سفر انجام بشود و به این سود برسد، این به‌خاطر این است که همه چیز اینجا خراب است، مسئله اینجا خراب است لذا بین استخارهٔ بد و خوب جایش تغییر پیدا می‌کند.

این مطالبی که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند برای این قضیه است، نه برای افراد عادی، افراد عادی که اصلاً مورد خطاب امام نیستند، حضرت که با اینها کاری ندارند، حضرت این مطالب را به کسی می‌گویند که می‌خواهد با خدا حساب و کتاب باز کند و به فکر آن طرف است، می‌فرمایند:

خیلی‌خوب، وقتی که می‌خواهی این‌طور بکنی، پس غذایت نباید شبهه‌ناک باشد و وقتی که می‌خواهی غذا را بخوری با بسم‌الله غذا را بخور و این حدیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را به یاد بیاور.

دوباره ما در اینجا خلف وعده کردیم و إن‌شاءالله تتمهٔ مطلب را برای مجلس بعد قرار می‌دهیم و امیدواریم که دیگر إن‌شاءالله در مجلس بعد، این مسئله تمام بشود.

---

[1] ***جبهه و جهاد اکبر***، ص ۹۸.

توصیهٔ بزرگان نسبت به مراقبهٔ بیشتر قبل از حلول ماه رجب

خب تذکری هم راجع به [ماه‌های مبارکی که در پیش داریم، بدهیم] که خب هر سال این تذکر هست و رفقا هم می‌دانند، ایام رجب و شعبان و رمضان نزدیک است، حالا در جلسهٔ بعد این مطلب را هم دوباره خدمت رفقا عرض می‌کنیم، ولی مطلبی را که بنده از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیدم، خواستم که این را در قبل از حلول ماه رجب خدمت رفقا عرض بکنم و آن این که ایشان همیشه توصیه می‌کردند که «مراقبه‌تان را برای ماه رجب نگذارید، قبل از ماه رجب اگر می‌خواهید کاری انجام بدهید و هنوز فاصله دارید نسبت به مراقبه، نسبت به برنامهٔ کار، نسبت به روش، نسبت به ارتباطات، نسبت به راه و رسمی که دارید، نسبت به آن باید اقدام کنید، چون وقتی که ماه رجب بیاید خب دیگر آمده، و انسان باید از قبل شروع کند، از قبل باید به فکر باشد، از قبل باید مسائل را در نظر بگیرد، از قبل باید آمادگی و تهیؤ را در خودش ایجاد بکند، چون یک لحظه از ماه هم همان یک لحظه است، یک لحظه‌اش هم یک لحظه است.»

در کیفیت صحبت دقت بیشتری داشته باشد؛ در ارتباط با افراد، دقت بیشتری کند؛ اگر می‌تواند نحوهٔ صحبتش با اشخاص را ملایم‌تر کند؛ اگر برخوردش تند است، برخوردش را ملایم کند؛ برخوردش را خداپسندانه‌تر کند؛ حرفش، ارتباطش نسبت به افراد، نسبت به رحم، فامیل، دوستان و امثال‌ذلک، [اینها را دقت کند.] و خودداری و خویشتن‌داری نسبت به تخیلات و توهمات و آنچه به ذهن خطور می‌کند؛ رعایت حال افراد، رعایت حال زیردستان و امثال‌ذلک، از این اموری که مورد تأکید بزرگان است. بزرگان تأکید داشتند بر اینکه انسان قبل از ماه رجب به این مسائل بپردازد، حتی می‌فرمودند که «بهتر است که انسان از اول جمادی الثانی حال و هوای ماه رجب را در فضای خودش وارد کند، در بیت خودش وارد کند برای اینکه بتواند از این مسئله استفاده کند.» راجع به گوشش، راجع به چشمش، راجع به قدمش، هرجایی نرود؛ با هر کسی صحبت نکند؛ میزان صحبت با افراد را محدودتر کند؛ به هر مطلبی گوش فرا ندهد و به هر جایی چشم نیندازد و نگوید که خب حالا تا ماه رجب فاصله داریم، فرض کنیم که بیست روز و پانزده روز فاصله داریم، خدا بزرگ است. بله، خدا همیشه بزرگ است ولی خدا برای هر چیزی علت و سبب و وسیله قرار داده است.

و خلاصه تأکیدی که آنها بر این نکته داشتند، این بود که آمادگی که انسان برای ورود به این اشهر مبارکهٔ رجب و شعبان و رمضان، در خود ایجاد می‌کند، آن آمادگی خیلی مهم است نه صرف خود وارد شدن به ماه رجب و شعبان و رمضان، آن خب فضای خاص خودش را دارد و طبیعی است، مهم این است که انسان چقدر آماده شده است. خلاصه می‌فرمودند: «به هر مقدار که پول بدهیم، به همان مقدار آش می‌گیریم.» به هر مقدار که انسان این جنبه را در خودش تقویت بکند، از آن طرف، فیض الهی به قلب و نفس او وارد می‌شود.

مطالب دیگری هم راجع به خصوصیات خود ماه مبارک رجب و شعبان و رمضان هست که إن‌شاءالله در مجلس آتی که خدمت رفقا رسیدیم، خدمتشان عرض می‌شود.

اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد